مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۳)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۳)

## فاروق ایزدی‌نیا

**مرحلۀ دهم**

در کتاب اقدس عبارتی نازل شده گویای آن که دیانت واحد است و در واقع جمیع ادیان مراحل گوناگون آئینی واحد هستند که به مرور زمان حقایق روحانیه را، منطبق با استعداد و میزان بلوغ نوع بشر، آشکار می‌سازند.

حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "هذا دین‌الله من قبل و مِن بعد فَمَن یشاء أن یَدخُلَ و مَن لم‌یشاء فَإنَّ اللهَ لَغنیٌّ عن العالمین." (کتاب الجزاء، ص13). همین مضمون در کتاب اقدس، بند 182، نیز عزّ نزول یافته است: "هذا دین‌الله من قبل و مِن بعد. مَن أرادَ فَلیُقبِل و مَن لم‌یرد فَإنَّ اللهَ لَغنیٌّ عن العالمین."

بنابراین دیانت الهی، دیانتی واحد است که در هر کَوری از نقطه‌ای آغاز می‌شود و مراحلی را طیّ می‌کند تا به بلوغ برسد. در این کور از حضرت آدم آغاز شده و اکنون در مراحل بلوغ خود است. حضرت ولیّ امرالله این سیر تکاملی را به ده مرحله تقسیم فرموده و آن را توضیح داده‌اند. ما اینک در مرحلۀ دهم قرار داریم و بدین لحاظ بسیار حائز اهمّیت است که به موقف و وظایف خود نسبت به آن آگاه باشیم و به موجب آن عمل کنیم.

حضرت ولی امرالله در چهارم ماه می 1953 توقیعی خطاب به کنفرانس بین‌القارّات امریکا مرقوم فرمودند که توسّط حضرت امةالبهاء روحیه خانم در کنفرانس مزبور خوانده شد. توقیع مزبور توسّط محفل مقدّس روحانی ملّی ایران به فارسی ترجمه شد. در این توقیع منیع، حضرت ولی امرالله امر الهی را به شجری تشبیه می‌فرمایند که بذر آن توسّط حضرت آدم کاشته شده است. می‌فرمایند، "... شجرۀ ظهور الهی که در شش هزار سال قبل، در عهد آدم، به ید قدرت الهیّه در ارض مشیّت غرس گشته و مراحل مختلفه را پیموده، پس از طیّ مراحل دیگر به ذروۀ کمال خواهد رسید. اوّلین مرحلۀ این سیر و حرکت عظیم نشو و نمای تاریخی این شجرۀ الهیّه است که بر اثر استفاضه از نور و حرارت فیوضات متتابعۀ الهیّه در عهد موسی و زرتشت و بودا و مسیح و محمّد و سائر انبیای عظام و دم شهدای لاتُعَدُّ و لاتُحصیٰ اغصان و افنان و فروعش امتداد یافته و به برگ و شکوفه و گل مزیّن و آراسته گشته است."

بنابراین، مرحلۀ اوّل عبارت از نشو و نمای این شجره از آدم تا خاتم است. تا زمانی که وقت ثمر دادنش برسد و آن در زمان حضرت ربّ اعلی است. می‌فرمایند، "مرحلۀ ثانی این سیر و حرکت حصول ثمرۀ این شجرۀ لاشرقیّه و لاغربیّه است که در سنۀ ستّین در مدینۀ شیراز بر اثر ظهور قائم موعود ظاهر و آشکار گردید." لذا، می‌توان چنین استنباط کرد که جمیع مظاهر ظهور الهی، در شرق و غرب نوع بشر را آمادۀ ظهور بسیار عظیمی می‌نمودند که نهایتاً با ظهور حضرت ربّ اعلی آن ثمر آشکار گشت.

این میوه، دارای عصاره و جوهری است که باید به نحوی گرفته شود. لذا در آسیاب مصائب و بلایا این دُهن به دست آمد. می‌فرمایند، "مرحلۀ ثالث مقهوریت و معصوریت این ثمر جنیّ رَطْب لطیف در آسیاب محن و بلایاست که شش سال بعد در مدینۀ تبریز دُهن آن ظاهر گردید."

این روغن باید اثری در نورانیت عالم داشته باشد و باید مشتعل گردد. لذا واقعۀ سیاه‌چال، یعنی انزال آیات و بیّنات بر قلب ممرّد اصفای حضرت بهاءالله این اشتعال را سبب شد. حضرت ولی امرالله در ادامه می‌فرمایند، "مرحلۀ چهارم اشتعال آن دُهن لطیف است که به ید قدرت الهیّه ... در زندان اظلم انتن سیاه‌چال طهران افروخته شد."

از آنجا که هیچ شعله‌ای پنهان نمی‌ماند و سرانجام آثار و علائم آن آشکار می‌گردد، بعد از ده سال در باغ رضوان پرده از مقابل این آتش کنار رفت. ادامه کلام مبارک چنین است، "مرحلۀ پنجم اشراق آن لمعۀ نور در مدینةالله است که تازه به کشور عراق پرتو افکنده و پس از آن که ده سال در حجاب غِلّ و بغضاء مکشوف و مقنوع بود، در مصباح ظهور جلوه‌ای شدید بنمود."

حال، این شعلۀ نورانی باید پرتو به جهات دیگر بیفکند. لهذا اشراق آن در ادرنه و عکّا به شدیدترین میزان خود رسید. به کلام حضرت ولی امرالله،"مرحلۀ ششم اشتعال مصباح الهی در ادرنه در بلّور اُخریٰ است که به اشدّ اشراق از آن مدینه و سپس از سجن عکّا سیزده اقلیم از اقالیم آسیا و افریقا را روشن و منوّر گردانید."

مرحلۀ بعد در عهد میثاق رخ می‌دهد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "مرحلۀ هفتم سطوع آن نور الهی در دورۀ مرکز عهد و میثاق از سجن اعظم به ماوراء بحار بود که تجلّیاتش بیست کشور مستقلّ و اقالیم تابعه در قطعات امریکا و اروپا و استرالیا را نورانی ساخت."

مرحلۀ هشتم مربوط به دوران حضرت ولی امرالله است. می‌فرمایند، "مرحلۀ هشتم انتشار آن نور الهی در عهد اوّل و سنین اوّلیّۀ عهد ثانی عصر تکوین امرالله در نود وچهار کشور مستقلّ و اقالیم تابعه و جزائر کرۀ ارض است که بر اثر اجرای نقشه‌های ملّی از طرف یازده محفل روحانی ملّی در سراسر جهان و استفاده از وسائل و وسائط نظم اداری جدیدالبنیان ملکوتی تحقّق یافته و اکنون به جشن صدمین سال بعثت حضرت بهاءالله خاتمه می‌یابد."

اواسط مرحلۀ نهم بود که صعود مبارک واقع شد. امّا آن طلعت حنون دو مرحلۀ باقیمانده، یعنی نهم را که با جهاد کبیر اکبر روحانی، و دهم را که بسیار طولانی است و در پایان نقشۀ ده ساله آغاز می‌شود، بیان فرمودند. می‌فرمایند، "مرحلۀ نهم، یعنی دوره‌ای که اکنون افتتاح می‌شود، مرحلۀ اشاعۀ آن نور الهی در متجاوز از یکصد و سی و یک اقلیم و جزائر دیگر در شرق و غرب عالم است که بر اثر اجرای یک جهاد روحانی جهانی ده ساله انجام خواهد گرفت و انشاءالله تعالی ختام این جهاد با جشن اعظم مئوی اعلان امر علنی حضرت بهاءالله در بغداد مقارن خواهد بود."

البتّه، به علّت شرایط حاکم بر عراق، انعقاد جشن یکصدمین سال اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در بغداد میسّر نشد و در لندن برگزار شد. در میانۀ جهاد کبیر اکبر روحانی، حضرت ولی امرالله صعود فرمودند و حضرات ایادی امرالله با حمایت قاطبۀ احبّای الهی در سراسر عالم جهاد کبیر روحانی را به پایان رساندند و زمام امور در این سال به ید قدرت بیت‌العدل اعظم الهی سپرده شد و بشارت دانیال نبی تحقّق یافت که خوشا به حال کسی که تا 1335 منتظر بماند. البتّه می‌دانیم که طبق تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله این تاریخ بر حسب شمسی است نه قمری؛ دوم این که به رویدادی در داخل جامعۀ بهائی مربوط می‌شود و ثالث آن که تحقّق آن مربوط به بعد از 1335 است نه دقیقاً همان سال که بعداً معلوم شد 1342 بوده است که بیت‌العدل اعظم تشکیل شد و مرحلۀ دهم آغاز گشت. حضرت ولی امرالله مرحلۀ دهم را چنین توضیح می‌فرمایند:

"مرحلۀ دهم که مرحلۀ نهایی این سیر عظیم است، سرایت و نفوذ آن نور الهی در طیّ جهادهای عدیده و در عهود متوالیۀ دو عصر تکوین و ذهبی امرالله به جمیع اقالیم باقیۀ کرۀ ارض است که باید به وسیلۀ استقرار کامل نظم اداری حضرت بهاءالله در کلّیه اقالیم شرق و غرب تحقّق پذیرد و آن مرحله‌ای است که انوار آئین مظفّر و منصور الهی به کمال قدرت و عظمت بر جهانیان تابیده و کرۀ ارض را احاطه خواهد نمود..."

در پایان به پیام رضوان 120 بدیع، آوریل 1964، معهد اعلی اشاره می‌شود که فرمودند: "همچنین مولای حنون دهمین مرحله از مراحل مذکوره را بسی طویل توصیف فرموده و با دیدۀ جهان‌بینش پیش‌بینی فرمود که در این مرحلۀ طویل‌المدّة بیت‌العدل اعظم متتابعاً نقشه‌های متعدّده‌ای را تنظیم نمایند تا جمیع مراحل باقیه در عصر تکوین و ذهبی را فرا گیرد."

ترجمۀ فوق از کتاب "انتشار امرالله" تألیف جناب هوشنگ محمودی، صفحات32-35 نقل گردید. برای ملاحظۀ متن کامل توقیع مبارک به مجلّۀ اخبار امری، تیرماه 1332، صفحات 8-14 مراجعه نمایید. جناب صالح مولوی‌نژاد مقاله‌ای در این زمینه با عنوان "مراحل نشو و ارتقای شجر امر الهی" مرقوم داشته‌اند که در مجلّۀ پیام بهائی، شماره 94، سپتامبر 1987، صفحات 9 الی 13 و صفحه 16 درج شده است. ترجمه این توقیع در جلد سوم محاضرات، ص174 به بعد نیز درج است.

**ارکان اربعه مذکور در توضیح اسم اعظم**

دو حرف ب و هـ در امر بهائی حائز اهمّیت بسیار است و دلالت بر جمال قدم دارد که در لوحی می‌فرمایند، "از با بحر اعظم هویدا و از هاء هویۀ بحته." (مجموعه الواح طبع مصر، ص240) قبلاً راجع به حرف هـ سخن گفته شد. فقط به لوحی از حضرت عبدالبهاء در این خصوص اشاره می‌شود:

"هاء هویت دو چشم روشن بینا دارد و دو گوش شنوا. یک چشم متوجّه و مراقب ملکوت ابهی است و مشاهدۀ انوار ساطعه از افق اعلی می‌نماید و چشم دیگر ناظر به ملکوت ادنی است و ملاحظۀ آیات کبری می‌کند. آن چشم اوّل چنان پرنور و روشن است که ملکوت نور در او مقرّ یافته و چشم ثانی وقتی روشن گردد که ملاحظه کند که انوار ذکر و اشعۀ فیض جمال قدم از وجوه احبّاءالله بر جمیع آفاق پرتو انداخته و ملکوت ادنی طبق افق ابهی و ملأ اعلی گشته." (مکاتیب عبدالبهاء، ج9، مؤسّسۀ ملّی مطبوعات امری ایران، 135 بدیع، ص12-211)

از آنجا که هـ به بهاءالله مربوط می‌شود، لهذا بیت توحید علاوه بر جنبۀ مادّی آن، که عبارت از خانۀ کعبه در اصطلاح اسلامی است و چهار رکن عراقی، شامی، یمانی و حجر دارد که بر رکن اخیر "حجرالاسود" نصب شده، دارای جنبه معنوی و روحانی، یعنی ایمان به آن مظهر ظهور الهی است. در جنبۀ روحانی آن، در احادیث اسلامی و بعضاً در متون امری چهار مرحلۀ اوّل خلقت، یعنی مشیت، اراده، قَدَر و قضا را ارکان اربعه وجود نامیده‌اند. امّا در معارف شیخی، چهار رکن اعتقادی و ایمانی وجود دارد که عبارت از شناسایی و قبول مراتب توحید، نبوّت، امامت، و شیعۀ کامل است.

امّا، از منظر دیانت بابی و بهائی چهار رکن بیت توحید عبارت از تسبیح،تحمید، تهلیل و تکبیر خداوند است. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "امر به بیت نیست الّا آن که از این بیت استدلال کنند مستدلّون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر. آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور مَن یُظهرُهُ الله از محقِّق بیت محتجب نگردند ... بیت‌الله قلوب مؤمنین به او است که اونها مؤمنین به من یظهره الله هستند." (بیان فارسی، واحد 4، باب 16)

مقصود از تسبیح، منزّه دانستن خداوند از هر اسم و صفتی است. مثلاً در صلوة وسطی می‌گوییم، "سبحانک عن ذکری و ذکر دونی" یا در صلوة کبیر گوییم، "سبحانک مِن أن تصعد الی سماء قدسک اذکار المقرّبین أو أن تصلَ إلی فناء بابک طیور افئدة المخلصین" یا جمال قدم در مناجاتی می‌فرمایند، "سبحانک سبحانک یا محبوبی من أن تُعرَفَ بأعلی عرفانِ الموجودات؛ سبحانک سبحانک مِن أن توصَفَ بأبهی وصفِ الممکنات. لأنّ منتهی عرفانِ العباد فی منتهی ذُروةِ القُصوی لن‌یَقدِرَ أن یصعَدَ عن حدِّ الإنشاء" (مناجاة، ص218-219)

تهلیل عبارت از نفی هر گونه خدا و اِلهی جز ذات الوهیت است و آن با عبارت "لا اله الّا الله" بیان می‌شود. در واقع به بیان جمال مبارک توحید عبارت از آن است که یک را یک دانند. می‌فرمایند: "توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آن که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منیع لایُدرَک یک دانی..." (اقتدارات، ص58)

تحمید آن است که زبان به ستایش خداوند بگشایی اعم از آن که آنچه را که مقدّر فرموده مطابق ذوق و اشتیاق و آمال و آرزوی خود بیابی یا نیابی. به عبارت دیگر، حمد با شکر متفاوت است. کلمۀ الحمدلله که گاه برای تشکّر بر زبان می‌رانیم، در واقع ستایش از خداوند است. جناب اشراق خاوری توضیح می‌دهند، "جملۀ الحمدلله به معنی ستایش از عظمت و جلال حضرت آفریدگار است که از قدرت و توانایی و حکمت و احاطۀ علمیّۀ خود چنین جهانی را آفریده که از هر جهت کامل است و بی‌اختیار بندگان بصیر و ارباب تحقیق را به ستایش ذات آفریدگار وادار می‌کند که در قبال عظمتش زبان به حمد و ستایش او می‌گشایند. ولی اگر نظر به نعمت‌ها و عطایای خداوندی، که به هر یک از بندگان خود عطا فرموده داشته باشیم در این وقت برای اظهار امتنان از عطایای الهی لسان به شکر و سپاسگزاری باز می‌کنیم."

ایشان در مقام مثال می‌گویند، "شما به باغی زیبا و پر از گل و لاله می‌روید و از حُسن و جمال بستان متأثّر می‌شوید و بی‌اختیار زبان به ستایش صاحب باغ می‌گشایید. این عمل را حمد و ستایش گویند و اگر صاحب باغ یک دسته گل زیبا به شما بدهد آن وقت در مقابل این بخشندگی او، لسان به سپاسگزاری و شکر می‌گشایید." (قاموس لوح شیخ، ذیل مادّۀ "الحمدلله")

بنابراین، در رکن سوم توحید، ما زبان به ستایش خداوند می‌گشاییم و او را حمد می‌گوییم که ما را خلق فرمود تا به عرفان و عبادت او نائل گردیم. در واقع به این بیان مبارک ناظریم که فرمودند، "هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمالِ صُنعم مشهود آید. پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود. چه، اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط." (مجموعه الواح طبع مصر، ص186)

رکن رابع عبارت از بزرگ شمردن خداوند است. یعنی بزرگ‌تر از هر آنچه که به تصوّر آید. این بزرگ دانستن با عبارت "الله اکبر" بیان می‌شود. بنابراین، رکن چهارم توحید عبارت از اعتراف به کبریایی حضرت الوهیت است. در صلوة کبیر می‌گوییم، "الله اعظم مِن کلّ عظیم."

نگاه کنید به مقالۀ "ارکان اربعۀ توحید" اثر جناب دکتر محمّد افنان.

**محمّدحسن مذکور در ادعیه محبوب**

در مناجاتی در ادعیه حضرت محبوب آمده است، "ای خداوند دانا، عبدت ضیافت تو را اراده نموده. از او بپذیر و قبولش فرما. تویی کریمی که احدی از اوّلین و آخرین از سماء فضلت محروم برنگشت. این خدمت را از عبدت محمّد قبل حسن به طراز قبول مزیّن فرما." (ص 356)

او فرزند جناب آقا عبدالرّسول قمی، سقای بیت مبارک بغداد، بود که به شهادت رسید. جناب آقا محمّدحسن سالها در مسافرخانه جبل کرمل مباشرت به طبخ و اداره امور داشت و چندی در عکّا مستحفظ و مستخدم بیت ابهی شد و الی آخرالحیات ازدواج ننمود و به خدمت مشغول بود. او در سال 1346 قمری (1927 میلادی) در عکّا درگذشت. (ظهورالحق، ج8، بخش دوم، ص1143)

آقا محمّدحسن بعد از جناب میرزا محمّد مسافرخانه به خدمت احبّاء در مسافرخانه مشغول شد. حضرت عبدالبهاء خطاب به او می‌فرمایند:

حیفا، مدیر مسافرخانه، آقا محمّدحسن علیه بهآءالله الأبهی

هوالله یا سلیلَ الشّهید الجلیل هرچند مدّتی است که از ملاقات شما دور و مهجورم، ولی چون به یاد خدمات تو افتم مسرورم. فی‌الحقیقه در خدمت آستان جمال ابهی، روحی لعتبة تربته الفدا، ثابتی و نابت، نهایت استقامت را نموده و می‌نمایی و در خدمت احبّاءالله و طائفین مرکز انوار و زائرین عتبۀ مقدّسه، عبدالبهآء را سهیم و شریکی و هم‌حرفه و وکیل. ای کاش من به جای تو بودم تا به این فوز عظیم موفّق می‌شدم که قاصدین کعبۀ مقصود را چاکری می‌نمودم و زائرین مقام اعلی را بندگی می‌کردم. ولی افسوس چنانچه شاعر عرب گوید:

لا کُلُّ ما یتمنَّی المرءُ یُدرکُهُ تجری الرّیاح بما لاتشتهی السُّفُن

تو محرم این فیض و من محروم و لکلّ نفسٍ نصیبٌ معلوم. جمیع یاران الهی را از قِبَل من تحیّت ابدع ابهی ابلاغ دار. جناب استاد ابوالقاسم را به جان مشتاقم و علیک البهآء الأبهی. ع‌ع

أیَّدَکَ اللهُ و شیّدک علی خدمة کُلِّ مَن یقصدُ تقبیلَ العتبة المقدّسة الرّحمانیّة ملاذ عبدِالبهآء و ملجأ کُلِّ مضطرّ ذلیل. ع‌ع (محاضرات، ج3، ص314)

در لوح دیگری خطاب به ایشان می‌فرمایند:

"ای سلیل حضرت منصور ورق مسطور مانند رقّ منشور مورث فرح و سرور گردید... حضرت آقا محمّدحسن علیه بهآءالله و فضله و جوده و جناب استاد ابوالقاسم را در جمیع اوقات به خاطر آرَم. آقا محمّدحسن چون مدیر مسافرخانه است من راحتم و او را نِعمَ‌البدل خویش در خدمت آستانِ مقدّس می‌شمرم. ع‌ع" (همان)

جناب عبدالرّسول قمی، پدر جناب آقا محمّدحسن، با برادرش حسین، به زندان انبار طهران افتاد. برادرش بعد از دو سال درگذشت و خودش بعد از هفت سال آزاد شد. به بغداد رفت و سقّای بیت مبارک شد. مدّت پنج سال در آنجا خدمت کرد تا دفعۀ اخیر که با مشک آب به سوی بیت مبارک رهسپار بود اعدا بر او تاختند و شکمش را با کارد دریدند ولی او با یک دست مشک و با یک دست شکمش را گرفته بود که مانع از خونریزی شود و خود را به بیت رساند و افتاد و به احبّاء گفت که چه شده است و درگذشت. جمال مبارک در لوحی دربارۀ او می‌فرمایند:

"إنّا نُخبرُکَ بالرّسولِ الّذی طار فی هوائی و نطق بثنائی بَین عبادی و اخذه کوثر بیانی علی شأنٍ أنفَقَ روحَهُ فی سبیلی. کذلک یذکُرُکَ مَن عنده کتابٌ محفوظ. یا قلمی الأعلی اُذکُر عبدی الرّسول الّذِی استشهدَ فی الزّورآء انّه هو الّذی فُوِّضَ الیه سقایةُ بیتی الحرام بعد العبد الحاضر لدی عرش الله المهیمن القیّوم. إنّهُ خَرَجَ فی الإشراق لیُسقیَ بیتَ‌الله فی یومِ المیثاق اذاً قَتَلَهُ المشرکون بظلمٍ ناحت به الأشیاء و الّذین طافوا العرش بخضوع و خشوع..." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع بمبئی، ص5؛ طبع کانادا، ص4 / مضمون: تو را از رسول خبر دهم که در آسمان من به پرواز در آمد و به ثنای من بین بندگانم سخن گفت و کوثر بیان من چنان اخذش نمود که روحش را در سبیل من انفاق فرمود. اینچنین تو را ذکر می‌کند کسی که کتاب محفوظ نزد او است. یا قلم اعلای من، ذکر کن بنده‌ام رسول را که در بغداد به شهادت رسید. آبیاری بیت حرام من، نزد عرش الهی، بعد از عبد حاضر به او واگذار شد. او بامدادان خارج شد تا بیت خدا را در یوم میثاق آبیاری کند که مشرکان به ظلمی او را به قتل رساندند که اشیاء و کسانی که در کمال فروتنی حول عرش طائف بودند نالیدند.)

**شیخ محمّد مخاطب لوح بیت مبارک**

در ادعیه حضرت محبوب، ص97، لوحی است با عنوان "یا ایّها النّاظر الی المنظر الأکبر..." که در طیّ آن او را "یا محمّد" خطاب کرده امر می‌فرمایند به زیارت بیت برود و خطاب به آن بگوید "یا بیت‌الله الأعظم" و بپرسد که جمال قدم کجاست و آن ایّامی که حضرتش در اینجا بود چه شد. از آنجا که لوح حجّ بیت بغداد خطاب به جناب ملّا محمّد نبیل زرندی عزّ نزول یافته، تصوّر شده است که این لوح مبارک هم خطاب به او است. در حالی که مخاطب این لوح شخصی به نام شیخ محمّد دمرچی یا تمرچی است.

شیخ محمّد فرزند شیخ عبدالحمید عرب بود. حضرت عبدالبهاء دربارۀ او فرموده‌اند، "شیخ عبدالحمید در ایّامی که جمال مبارک در بغداد تشریف داشتند محبّت زیادی داشت. شیعه بود. ولی بی‌نهایت محبّت داشت. در وقت خروج سه فرسخ جلو موکب مبارک می‌دوید. این شیخ عبدالحمید محبّتش تغییر به بغض و عداوت یافت و جهت این بود که سید مهدی آنجا رفت و در ایّام رضوان که مطابق عاشورا اتّفاق افتاده بود عید بزرگی گرفت و جهاراً در بین ناس اظهار سرور و فرح می‌نمود. این مسأله خون شیعیان را به جوش آورد و همین شیخ عبدالحمید دشمنیش به درجه‌ای رسید که نصف شب تفنگ در دست گرفته رفت بالای بیت مبارک که نفوسی که آنجا سُکنیٰ دارند بکشد." (محاضرات، ج1، ص120)

شیخ عبدالحمید چند پسر داشت که یکی از آنها شیخ محمّد دمرچی بود. دمرچی یعنی آهن‌فروش. شیخ محمّد به امر مبارک ایمان آورد. پدرش بسیار سعی کرد که او را منصرف کند، میسّر نشد. بعد، برای این که او را منصرف نماید هر آنچه داشت به اسم پسران دیگرش کرد تا شیخ محمّد را محروم کند و برای این که شیخ محمّد نتواند بعد از وفات پدر ادّعایی نماید، رسماً تمام املاک و دارایی خود را به پسرهایش فروخت و در محکمۀ عثمانی و در قونسول‌خانه قید نمود که وجه آن را دریافت کرده است.

شیخ محمّد فقیر شد و پای پیاده به هزار زحمت به عکّا رفت و به حضور جمال مبارک مشرّف شد. جمال قدم به او فرمودند که تمام املاک پدر به او خواهد رسید. بسیار حیرت کرد. ولی به کلام مبارک اطمینان داشت. به هر تقدیر، به او امر فرمودند به ایران سفر کند و با جمیع احبّا ملاقات کند. نتائج خیلی خوبی بخشید. حضرت عبدالبهاء دربارۀ اموال پدرش می‌فرمایند:

"کارهای خدا را ببینید. برادرانش یکی یکی فوت شدند و آخر پدرش مرد و محکمه به ایران نوشت که شیخ محمّد بیاید بغداد جمیع املاک و عِقار پدر و برادرانش حاضر است. او هم آمد و کلّ را به حیطۀ تصرّف در آورد." (محاضرات، ج1، ص121)

باری، در سفری که پای پیاده به ارض اقدس رفته بود، حضرت بهاءالله در لوحی که ذکر آن رفت و در ادعیه محبوب و نیز در آثار قلم اعلی، ج1، ص187، درج شده به او عنایت کرده او را مأمور فرمودند به زیارت بیت بغداد برود و از اعداء هراسی به دل راه ندهد.

شیخ محمّد عازم بغداد شد و بیت مبارک را با آداب مخصوصی که امر فرموده بودند زیارت کرد. شیعیان اطراف او را گرفتند و سنگبارانش کردند. ولی او اهمّیّتی نداد و مراسم را کاملاً انجام داد و بعد به ایران آمده به تبلیغ مشغول شد. در سروستان فارس جناب آقا مرتضی سروستانی را تبلیغ کرد و بعد به کرمانشاهان رفت و خبر فوت پدر را شنید و حکومت عراق تمام ثروت پدرش را به او داد. ولی بعد از ثروت، قدری از حرارتش نسبت به امر مبارک کاسته شد. بعدها او درگذشت و ثروت به پسرش رسید. او هم در دورۀ انقلاب بغداد، بعد از قتل ملک فیصل ثانی، به قتل رسید و همۀ آن ثروت به باد رفت. (محاضرات، ج3، ص152)

مضمون بخشی از این لوح مبارک این است: ای محمّد، وقتی از ساحت عرش خارج شدی قصد زیارت بیت از طرف پروردگارت نما و چون در مقابل در بیت حضور یافتی بایست و بگوی ای بیت اعظم خدا، جمال قدم که تو را قبلۀ عالم و آیت ذکرش بین اهل آسمان و زمین ساخت کجاست؟ ای بیت خدا، کجاست ایّامی که تو محلّ قدم‌های او بودی و کجاست ایّامی که نفحات رحمان در جمیع احیان از تو بلند بود؟ کجاست طراز تو که اهل اکوان از آن کسب نور می‌کردند؟ کجاست ایّامی که تو عرش محلّ استقرار جمال قدم بودی و کجاست ایّامی که تو چراغ رستگاری بین زمین و آسمان بودی و از نفحات سبحان در صبح و شب از تو می‌وزید. ای بیت خدا، کجاست شمس عظمت و اقتدار که از افق تو اشراق می‌کرد و کجاست مطلع عنایت پروردگارت که بر تو مستوی بود. الواح دیگری نیز به اعزاز شیخ محمّد دمرچی نازل شده است که در تاریخ همدان، اثر جناب اشراق خاوری، صفحات 207-217 و نیز مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، صفحات 146-181 درج شده است.

**دو طلعت مذکور در کلمات عالیات**

در ادعیه حضرت محبوب، طبع قاهره، ص263 عربی و 280 فارسی (ص248 عربی و 264 فارسی) به دو طلعت اشاره می‌شود که این کلمات مبارکه به اعزاز آنها عزّ نزول یافته است. کلمات عالیات ابتدا به لسان عربی نازل شد و سپس هیکل مبارک بنفسه به فارسی ترجمه فرمودند. می‌فرمایند، "این جزو در مصیبت حروفات عالّین نوشته شده، ولکن این ایّام به نفسی اختصاص یافت. جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که به لسان فارسی نوشته شود. لهذا مرقوم گشت و از جواهر کلمات ظاهر و هویدا گشت. ولکن چون ترجمۀ کلمه به کلمه مطابق فطرت اصلیه ملاحتی نداشت، آنچه به قلم جاری شد مسطور آمد. اگرچه صاحبان بصیرت در حرفی از آن کلّ حقائق معانی را از دقائق روحانی و معانی ربّانی استنباط می‌نمایند، ولکن چون بعضی را که در عالم طبیعت بشری مأوی است دیدۀ اعتراض باز است، لهذا به اظهار این بیان تبیان رفت. بر سر و صدر اوراق مرقوم شود." (ادعیه محبوب، طبع قاهره، ص217؛ طبع طهران، ص6-205)

مقصود از "حروف عالّین" یا "ملأ عالّین" را حضرت عبدالبهاء اینگونه توضیح می‌فرمایند:

"نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند، آن نفوس از ملأ عالّین و ملائکۀ مقرّبین محسوبند و به سمَت مَلَکَیت موسوم. آن مظاهر، اگرچه به ظاهر در هیکل بشری مبعوثند، ولی فی‌الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه." (مائدۀ آسمانی، ج2، ص109)

جمال قدم می‌فرمایند، "هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبهات و ضغینه و بغضا و ما لایلیق الإنسان طاهر و مقدّس شد او از اهل ملأ اعلی محسوب." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص45 / ج4، ص168)

این که می‌فرمایند این زمان به نفسی اختصاص یافت، مقصود جناب میرزا محمّد وزیر، پسرعمّۀ حضرت بهاءالله است. او پسر ملک‌نساء خانم و میرزا کریم نمدساب بود. این دو چهار فرزند داشتند که عبارتند از مریم، حرم میرزا رضا قلی برادر جمال مبارک؛ فاطمه ملقّب به مهد علیا، حرم ثانی جمال مبارک، اسکندر و میرزا محمّد که کلمات عالیات بعد از صعود او نازل شد. پسرش، میرزا محمّد که به میرزاعلی‌آقا تاکری معروف شد، مدّعی است که پدرش اوّل مَن آمن به جمال مبارک بوده است (اقلیم نور، ص139، پاورقی). امّا حضرت ولی امرالله می‌فرمایند میرزا آقاجان، که بعدها کاتب وحی شد، اوّل مَن آمن به جمال مبارک بوده است (گادپاسزبای، ص115؛ قرن بدیع، ص243). به هر تقدیر، میرزا علی‌آقا تاکری گوید که لوحی به نام محمّدیّه خطاب به ایشان نازل شده است.

دربارۀ دو طلعتی که این کلمات مبارکه به اعزاز آنها عزّ نزول یافته است در بخش عربی آن می‌فرمایند، "... ولکن اختصصتَها فی هذا الأزمان للطّلعتَینِ و سَمَّیتَ أُولاهما باسمِ الّتی اختصَصتَها و جعَلتَها اُمَّ الخلائِقِ أجمعین و الاُخری باسم الّتی اصطفَیتها علی نساء العالَمین." (ادعیه محبوب، طبع قاهره، ص263 و طبع طهران، ص248 / مضمون: امّا این زمان بلایا را اختصاص دادی به دو طلعت و نامیدی اوّلین را به اسمی که هم‌نام مادر جمیع خلائق بود و دیگری هم‌نام کسی که او را بر زنان عالم برگزیدی.) امّا در بخش فارسی با وضوح بیشتری می‌فرمایند، "ولکن در این ایّام تخصیص یافته به دو کنیز تو، یکی به اسم حوّا نامیده شده و دیگری به اسم مریم." (طبع قاهره، ص280 و طبع طهران، ص4-263)

حوّا خانم از دو طرف با جمال مبارک نسبت داشت. مادرش سکینه خانم (ملقّب به طلّان خانم) خواهر امّی حضرت بهاءالله، مؤمن به جمال مبارک و مورد عنایت طلعت ابهی بود. پدرش میرزا محمّد، عموی جمال مبارک بود. دو خواهر حوّا خانم، به نام رقیّه و فاطمه با ازل ازدواج کردند.

حوّا خانم، که در الواح مبارکه "شاه باجی" خطاب شده، مورد عنایت حضرت بهاءالله بوده است. از طرفی خواهرزاده هیکل مبارک و از طرفی دخترعموی طلعت اطهر بوده است. یعنی در واقع هم دخترعمّه حضرت عبدالبهاء و هم دخترعموی حضرت بهاءالله بوده است. پسرش علی آقای تاکری در سال 1335 قمری به حضور حضرت عبدالبهاء مشرّف شده و با قدمای احباب در طهران نیز مراوده داشته است.

و امّا مریم، دخترعمّه جمال مبارک، حرم برادر حضرت بهاءالله، و خواهر حرم جمال ابهی، فاطمه خانم مهد علیا، است. ایشان بسیار مورد عنایت جمال قدم بوده و اشعاری نیز می‌سروده است. چند لوح خطاب به او نازل شده که شهرت دارد. دختر مریم مسمّی به زهرا (فخرالحاجیه) ملقّب به ثمره بود که با اسمعیل، پسر میرزا محمود خالو (دایی حضرت عبدالبهاء) و ساره خانم خواهر حضرت بهاءالله، ازدواج کرد که دارای دو فرزند شدند. دخترشان زیبنده خانم ثمری در ظلّ امر مبارک بود.

**عبدالبهآء در خطبۀ ازدواج در ادعیه محبوب**

در ادعیه حضرت محبوب، صفحه 291-298 خطبۀ ازدواج درج شده است که در بخشی از آن (ص295) تصریح شده است، "... أرادَ مولی‌الوری أن یُزَیّنَ فِراش أحدِ الأولیاء الّذی سُمّی بِعَبدِالبهآء مِن لسانِ الکبریاء بورقةٍ مِن أوراق سدرة الوفا الّتی زَیَّنَهَا اللهُ بطرازِ الشّهادة فی سبیله و انفاق الرّوح فی حبّه." (مضمون: مولای عالمیان اراده کرده است که خانۀ یکی از دوستان را که از لسان کبریا به عبدالبهاء نامیده شده به یکی از اوراق درخت وفا مزیّن سازد که خداوند او را به زیور شهادت در راهش و انفاق روح در حبّش مزیّن ساخته است.)

در واقع، جناب میرزا محمّدعلی نهری دارای سه فرزند بود: یک پسر به نام سید یحیی و سه دختر به نام فاطمه خانم (منیره خانم حرم حضرت عبدالبهآء)، راضیه بیگم و گوهر بیگم. سیّد یحیی از جمال قدم اذن طلبید که با افندی خانم، صبیه جناب سلطان‌الشّهدا، که ساکن ارض اقدس بود، ازدواج کند که اجازت فرمودند. برای ازدواج این دو این خطبۀ عقد نازل شد که در طیّ آن به نام آن دو به نحوی اشاره فرموده‌اند. از سیّد یحیی با عنوان "الّذی سمّی بعبدالبهآء" یاد شده و افندی خانم با عنوان "ورقةٍ من اوراق سدرة الوفا الّتی زیّنهَا الله بطراز الشّهادة..." ذکر شده است.

جناب سیّد یحیی نهری، برادر منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء، مفتخر به دریافت لوحی نازل از قلم جمال ابهی شده به نام "لوح امواج" (مجموعه الواح، ص362) که در اوائل آن می‌فرمایند، "جناب عبدال9" که 9 رقم "بهاء" است و مفهوم "جناب عبدالبهآء" از آن مستفاد می‌شود و در فهرست آخر کتاب مجموعه الواح ذکر شده، "لوح امواج که به اسم جناب آقا سیّد یحیی نازل شده." به این ترتیب کاملاً مشخّص می‌شود که مقصود از "عبدالبهاء" در لوح مزبور، برادر حرم مرکز میثاق است.

طبق شواهدی که جناب حبیب‌الله حسامی جمع‌آوری کرده‌اند، غیر از مرکز میثاق، نـُه نفر عنوان عبدالبهاء را داشته‌اند از آن جمله جناب میرزا طرازالله سمندری، عبدالحسین نعیمی فرزند جناب نعیم؛ هوارد کینی، فرزند عندلیب، پل هنی ایادی امرالله، میرزا محمّد درویش. از قضای روزگار جناب محمّد علاقبند یزدی لقب عبدالبهاء را در زمان جمال مبارک برای خود برگزیده بود. حکایت جالبی در این مورد نقل شده است:

حاجی آقا محمّد علاقبند فائز یزدی مخاطب لوح مبارک رؤس از خادمین بنام امر و از نفوسی است که در عهدین ابهی و میثاق به خدمات مهمّه فائز شده و بیش از سیصد لوح از قلم مقدّس شارع و مبیّن امر بهائی به افتخارش نازل گشته است. نامبرده مردی مزّاح و بذله‌گو بود و مزاح‌های او در ساحت مبارک مقبول می‌افتاد و سبب مسرّت خاطر آن حضرت می‌شد.

در عهد جمال قدم حاجی آقا محمّد بر نگین انگشتری خود عبارت "عبدالبهآء" را حکّ کرده بود و به این بندگی آستان الهی مباهات می‌نمود. پس از صعود جمال اقدس ابهی و جلوس مرکز میثاق بر سریر ولایت و وصایت، به شرحی که در الواح حضرت عبدالبهآء مصرّح است و همگان می‌دانیم، آن حضرت با وجود القاب شامخه که از قلم جمال ابهی به افتخارشان نازل شده بود، تنها لقب "عبدالبهآء" اختیار فرموده و به راستی حقّ عبودیت صرفه را به جای آوردند و گرچه عاشقان آن طلعت بی‌مثال عبودیت آن حضرت را مصداق بیان "العبودیّة جوهرةٌ کُنهها الرّبوبیّة" گفتند، ولیکن خود آن حضرت جز بندگی درگاه آرزویی نداشتند و فرمودند، "نام من عبدالبهآء است، صفت من عبدالبهآء است، حقیقت من عبدالبهآء است، نعت من عبدالبهآء است، رقیت به جمال قدم اکلیل جلیل و تاج وهّاج من است."

حضرت عبدالبهآء در لوح مبارک خطاب به حاجی آقا محمّد به نامبرده فرمودند که چون عبدالبهآء مشتاق بندگی آستان است، نگین مذکور را به ارض مقصود ارسال دارد. حاجی آقا محمّد انگشتری را به ضمیمۀ عریضه‌ای به حضور مبارک تقدیم نمود. مضمون عریضه بس لطیف بود و بعدها یاران الهی تعریف نموده‌اند که سبب سرور هیکل مبارک گردید. ولیکن تجلیل حاجی مذکور را بدان صورت نپذیرفتند و فرموده بودند ما جز بندگی آستان الهی آرزویی نداریم ولیکن دوستان گویا این را تعارف انگاشته‌اند.

مضمون عریضۀ حاجی آقا محمّد این بود که، "قربانت گردم؛ ما تو را به اعلَی المقامات می‌ستاییم و جایگاهت را برتر از وهم خویش می‌دانیم. ولیکن تو به بندگی ما رضایت نمی‌دهی و عبودیت ابهی را به انحصار خویش در آورده‌ای." (آهنگ بدیع، شماره مخصوص پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهآء، ص8-297)

**رئیس‌الحکما، زعیم‌الدّوله**

در جلد نهم مائده آسمانی دو لوح راجع به زعیم‌الدّوله مندرج است. مقصود میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدّوله ساکن مصر است که روزنامه حکمت را منتشر می‌نمود و کتابی مفصّل به زبان عربی در ردّ بر امر مبارک به نام "باب الأبواب" نوشت و بعد آن را خلاصه کرده به نام "مفتاح باب‌الأبواب در سال 1321 قمری انتشار داد. این کتاب توسّط شیخ حسن فرید به فارسی ترجمه و در طهران و تبریز چندین مرتبه طبع شده است.

زمانی که حضرت عبدالبهآء در مصر تشریف داشتند او مکرّراً در کمال خضوع و خشوع به حضور مبارک مشرّف شد و از محبّت و فضل و احسان عام آن حضرت بهره‌مند بود. (محمّدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص4-253)

وقتی کتاب مفتاح باب‌الابواب را نوشت که حاوی نبوّات و آیات کتاب مستطاب اقدس و لوح رئیس دربارۀ انقلابات عثمانی و اوضاع و احوال این مرز و بوم و نبوّات دیگر دربارۀ آلمان و تحوّلاتی بود که در آن کشور واقع خواهد شد، جمیع این نبوّات را با استهزاء و تحقیر مفادّ و معانی آنها گوشزد خوانندگان نمود. البتّه مقصد باطنی او آن بود که سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی، را علیه بهائیان تحریک کند. (همان)

بعد، پیغام برای حضرت عبدالبهاء فرستاد که باید وجهی به من پرداخت کنید تا این کتاب را منتشر نکنم والّا انتشار می‌دهم. حضرت عبدالبهاء در لوحی در جواب او، بعد از ذکر لزوم انقطاع و مبادرت به سفر روحانی و غیره، فرمودند، "از بُخل آوارگان و سخاء دیگران مرقوم فرموده بودید. فقیر بینوا چه انفاق نماید و محتاج پشیز چه چیز احسان کند. توانگرانند که خوان نعمت نهند و ابواب بخشش بگشایند. الحمدلله آن جناب بر سفرۀ مهنّا و خوان مهیّا وارد شدید و از جمیع نعماء و آلاء موجوده یافتید. گرسنگی در کاشانۀ فقرا و بی‌برگی لانۀ ضعفا را فراموش البتّه نمودید. دیگر شکایت چرا و روایت از چه رو؟ مگر آن که بگوییم از عالم قناعت گذشته‌اید و ابواب طلب مزید را گشاده‌اید. و از این گذشته ما نه مرشدیم و نه مسترشد؛ نه مریدیم نه مراد؛ نه مدّعی علمیم و نه مدّعی کمال. آوارگانیم بی سر و سامان و بی‌نوایانیم بی برگ و مستمند و پریشان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص189)

البتّه این لوح زیبا مفصّل‌تر از آن است که در این ورق بگنجد. باری، کسی که حامل پیام زعیم‌الدّوله بود به دریافت لوحی از حضرت عبدالبهآء مفتخر شد که در طیّ آن فرمودند، "از نشریات سابقه ضرّی به امرالله نرسید و امیدوارم بالعکس نتیجه بخشد. و ما از او دلگیر نشدیم بلکه جمیع را به مهربانی و عدم تعرّض دلالت کردیم و حال نیز در کتاب جدید هر قسم بنگارد ضرری به ما نرساند ولی عاقبت سبب پشیمانی خود او شود... ما تکلیفی نمی‌نماییم ولی اگر خود زعیم‌الدّوله بخواهد تألیفش را در مستقبل اهمّیتی باشد بهتر آن است که طریق صواب رود و حقیقت حال را منصفانه بیان نماید. ما تکلیف نمی‌کنیم که چگونه بنگارد. آنچه صدق و انصاف است مرقوم دارد." (مائدۀ آسمانی، ج9، ص114)

البتّه حضرت عبدالبهاء به احبّاء توصیه فرمودند که نسبت به او هیچ حرکت دور از آداب بهائی نداشته باشند. در لوحی آمده است، "... الیوم اهمّ امور استقامت و ثبوت است. زیرا امتحان شدید است. از جمله امتحانات حرکات و سکنات و گفتار و رفتار میرزا مهدی‌خان است. شما باید در نهایت وقار و سکون حرکت نمایید و ابداً تعرّضی به او ننمایید؛ نه به گفتار و نه به رفتار. و اگر چنانچه نفسی سؤالی نمود ابداً کلمۀ سوئی در حقّ او نگویید. جوابتان این باشد که از این مقوله کتب و رسائل بسیار تألیف و نشر شده حدّ و پایانی ندارد. لکن شعاع آفتاب حقیقت به این ابرها مستور نگردد. لابد پرتوَش ظاهر شود و حقیقت امور ظاهر گردد. ما در حقّ چنین نفوس دعا می‌کنیم و اگر چنانچه ممکن باشد به قدر امکان رعایت و معاونت نیز می‌نماییم. زیرا مأمور به آنیم؛ بهر اغیار یاریم و بهر بیگانه آشنا. این است تکلیف ما. هر کس در افکار و اقوال آزاد است ما کاری به کار کسی نداریم و عاقبت این ابرهای تاریک متلاشی شود و شعاع حقیقت جلوه نماید. والسّلام." (دکتر وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج3، ص361)

او کتاب را انتشار داد. ولی طولی نکشید که اوضاع داخلی کشور عثمانی دگرگون گشت و سلطان عبدالحمید از سلطنت خلع شد و انقلاب و شورش مردم منجر به تأسیس حکومت مشروطه و آزادی حضرت عبدالبهاء شده و جمیع نبوّات و بشارات کتاب مستطاب اقدس و الواح مبارک مصداقش ظاهر و آشکار گردید. حضرت عبدالبهاء در جمع احبّاء مکرّراً فرمودند که مندرجات کتاب او به عکس نتیجه بخشید و سبب اعلای امرالله شد. و عجب در این است که خود او نیز چون دید مندرجات کتابش به نفع امرالله نتیجه داد، بارها نزد دوستان اظهار داشت که من خدمت بزرگی به این امر کردم. چه که اصل عبارات و آیات کتاب اقدس و الواح ملوک را قبل از ظهور مصداق منتشر در آفاق نمودم. (محمّدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص254)

او در عریضه‌ای حضور مبارک راجع به هجوم اعداء به احبّاء و قتل و غارت آنها نوشت، "در این ایّام آتش فتنه و فساد در ایران مشتعل و جمعی از طرفین، از نتایج بی‌دانشی و بی‌حکمتی، دل از یار و دیار شسته رهسپار آن جهان شدند." (مائدۀ آسمانی، ج9، ص110)

حضرت عبدالبهآء در جوابش فرمودند، "بسیار حیرت دست داد. زیرا آن جناب را مظهر انصاف می‌دانم. از طرفین نبود؛ از طرف واحد بود. بی‌حکمتی نبود؛ طمع تالان و تاراج هر صاحب مکنتی بود... آن طرف مانند آفت ناگهانی بر این نفوس رحمانی هجوم نمودند و تیزچنگی آزمودند. امّا این بیچارگان سر تسلیم نهادند؛ حتّی ناله و فغان ننمودند. بلکه به تضرّع و مناجات پرداختند و در زیر تیغ و شمشیر از برای مهاجمان عفو و غفران خواستند ... این سیف و سلاح مظلومان بود و این مدافعۀ ستمدیدگان. با وجود این حقیقت تعبیر «از طرفین» سبب حیرت شد... آن جناب الحمدلله به زندان این آوارگان آمدید و ملاقات فرمودید و روش و سلوک را به چشم خود مشاهده نمودید؛ اطوار و افکار کشف گردید. شما را به خدا قسم می‌دهم هیچ اثری از آنچه در افواه و السن مدّعیان است ملاحظه فرمودید؟ این آوارگان را هوای دیگر در سر و بدرقۀ عنایت به راه دیگر رهبر. جز سر راستی و دوستی و آشتی با جمیع جهانیان نداریم و جز خیرخواهی و بزرگواری و اتّباع رضای الهی نجوییم. الحمدلله به گفتار و رفتار و کردار آنچه می‌گوییم اثبات می‌نماییم. همین واقعۀ یزد برهان کافی وافی است. با وجود آن که رجال را سینه دریدند و نساء را در گلیم پیچیدند و در تنور آتش افکندند و بعضی اطفال را نیز در خاک و خون کشیدند و اموال را تالان و تاراج کردند و خانه و کاشانه ویران نمودند، با وجود این نفسی از زبانش تَهَتُّکی صادر نشد. حتّی شکایت ننمودند... اساس این قیامت کبری طمع و غارت اموال اغنیا بود والّا از مظلومان حرکتی صادر نشد و روایتی نگردید که سبب این شورش و پرخاش شود و اوباش چنین ظلم روا دارند." (مائدۀ آسمانی، ص110-113)

**یحیایی سابق و یموتی لاحق**

در جلد اوّل مکاتیب عبدالبهاء، ص267-272 لوحی درج است که در طیّ آن شخصی به نام "یحیی" را مخاطب قرار می‌دهند و از قول جمال مبارک او را خطاب کرده می‌فرمایند، "ای یحیی، حیایی!" لحن این لوح مبارک، که در واقع خطاب به جناب حاجی میرزا حسین لاری است و اشاراتی به شیخ یحیی اصفهانی می‌فرمایند، قدری تند است و مشخّص است که غضب الهی برانگیخته شده و به نزول این لوح مبارک منجر شده است. مثلاً، در بخشی از آن می‌فرمایند، "بگو ای شیخ، این میثاق نیّر آفاق است و این پیمان حضرت یزدان نه ملعبۀ صبیان. بگو «فسوف ترون أنفُسَکُم فی خسرانٍ مبین»... به یحیایی سابق و یموتی لاحق بگویید سامری و عِجل را بنی اسرائیل به جهت خویش مثل ناقضین تراشیدند نه حضرت یوشع ابن نون منصوص الهی. تو خطا کردی و سهو فرمودی که مرکز منصوص را به این درجه توهین نمودی و تحقیر کردی. اگر جمال قدم تو را خطاب فرماید که «مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبیّن کتاب را چگونه عِجل خواندی،» ای یحیی حیایی، چه جواب خواهی داد؟ «اعانت ننمودی اهانت چرا؟ مرهم نبود زخم چرا؟ آیا کتاب اقدس سی سال پیش نازل نشد؟ آیا کلّ را دعوت به اطاعتِ فرع منشعب ننمودم و جمیع را دلالت بر انقیاد نکردم و مبیّن کتاب مبین نگفتم و اکثر از احباب را بیدار ننمودم و او رانزد کل مستثنا از مادون نکردم و به اثر قلم اعلی عهد و میثاق او را نگرفتم و جمیع اغصان و افنان و منتسَبین را به توجّه و ناظر بودنِ به او به صریح عبارت امر نکردم؟ دیگر چه کنم؟ چگونه امر را محکم نمایم؟ ای یحیی، حیایی! چگونه این نور مبین را انکار نمودی و این منصوص عظیم را چنین بُهتان شدید روا داشتی؟ چه اذیتی از او دیدی که چنین ذلّتی برای او خواستی و چه مشقّتی از او یافتی که چنین بغضاء عظیم آشکار کردی؟» چه جواب خواهی گفت.

باری، تا زود است پشیمانی پیش گیر و توبه و انابه کن و سربرهنه در کوه و صحرا فریاد لامساس برآور و چون جیحون اشک و خون از چشم روان کن و با حنین و ندم همدم گرد. شاید نسیم غفران بوزد و کثافت عِصیان زائل گردد و بحر رحمت به جوش آید و سحاب عفو ببارد و این اوساخ نقض زائل گردد. والّا منتظر نقمت الهیّه باش و مترصّد روسیاهی دارَین." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص2-270)

جناب اشراق خاوری در شرح احوال او مرقوم داشته‌اند، "میرزا یحیی در آغاز کار از پیروان ازل بود. ولکن در سال صعود حضرت بهاءالله، در سال 1892 میلادی (1309 هـ ق) وارد عکّا شد و به ملاقات حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه فائز گردید و هیکل مبارک از میرزا یحیی با نهایت محبّت پذیرایی فرمودند و میرزا یحیی رساله‌ای در ردّ ازل نوشت. پس از آن به طرف جدّه حرکت کرد و در آنجا با یکی از مشاهیر احبّاء به نام حاجی میرزا حسین لاری محشور شد و طالب ازدواج با دختر لاری گردید. وقتی که مسألۀ نقض ناقض اکبر آشکار شد، میرزا یحیی اصفهانی مزبور در مسلک پیروان صمیمی ناقض اکبر در آمد و به نشر اراجیف نقض پرداخت. حضرت غصن‌الله الأعظم و فرع منشعب از اصل قدیم در ابتدا صبر فرمود و چون به واسطۀ بی‌حیایی یحیای مزبور صبر خدا تمام شد و خشم الهی متوجّه تخریب اساس مخالفین و معاندین گردید، لوح مبارکی از قلم حضرت عبدالبهآء جلّ ثنائه به عنوان حاجی ملّا حسین لاری صادر شد... " (محاضرات،ج3، ص5)

حاجی ملّا حسین لاری این لوح را برای حاجی میرزا حسن خراسانی از احبّای ایرانی مقیم قاهره ارسال داشت. حاجی میرزا حسن خراسانی رساله‌ای در 27 صفحه راجع به اقدامات شیخ یحیی نوشت و تمام لوح مبارک را در آن درج نمود و انتشار داد.

حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری خطاب به حاجی میرزا حسن خراسانی مواردی را ذکر فرموده‌اند که مضمون آن چنین است: یحیی چنین می‌پندارد که عبدالبهاء از افکار و اعمال شریرانه بی‌اطّلاع و بی‌خبر است. از این جهت چندی پیش لوحی به جدّه ارسال شد که صورت آن را به ضمیمه برای شما ارسال نمودم؛ آن را تلاوت نمایید و مطمئن باشید و بدانید که مهر و محبّت و گذشت عبدالبهآء بسیار عظیم است و صبر او زیاد است. لکن وقتی که امر الهی برسد، عبدالبهآء آن را می‌گوید و می‌نویسد و به صدای بلند اعلان می‌کند.

حاجی میرزا حسین لاری لوح مبارک را برای میرزا یحیی خواند و او گفت، "من نه به عبدالبهاء اعتقاد دارم و نه به پدرش." حاجی میرزا حسین به او می‌گوید، "اگر آنچه که از قلم مبارک در این لوح نازل شده تحقّق نیافت و وقوع پیدا نکرد، تو می‌توانی این ریش مرا از بیخ بتراشی."

بعد، میرزا یحیی برخاست و به منزلش رفت. چند شب بعد، نزدیک صبح مستخدمۀ یحیی در منزل حاجی میرزا حسین را کوبید. معلوم شد یحیی سخت مریض است به حدّی که تصوّر می‌کردند مرده است. حاجی برخاست و به منزل میرزا یحیی رفت. مشاهده کرد که خون از گلوی میرزا یحیی فوران می‌کند و قادر به حرکت نیست. رفت و طبیبی هندی را آورد. طبیب بعد از معاینه گفت رگ‌های ریۀ او باز شده و باید سه شبانه‌روز استراحت مطلق داشته باشد و حرکت نکند تا بهبود یابد. مقداری دارو تجویز کرد. دو روز بود که خونریزی متوقّف شده بود و حال یحیی رو به بهبود بود. با این همه باز یحیی متنبّه نشد و به حقیقت توجّه نکرد. بعد از دو روز برای مرتبۀ دوم جریان خون از گلوی یحیی شروع شد و او به مرگ نزدیک می‌شد. طبیب مجدّداً آمد و دوا داد ولی مؤثّر واقع نشد و یحیی دچار استفراغ خونی گردید و بعد، روحِ او را ملائکۀ عذاب احاطه کردند. این واقعه در حقیقت اخطاری بود برای اشخاصی که ناظر بودند و می‌بایستی بگویند که ما دیدیم و لوح را خواندیم و وقوع آن را به چشم خود مشاهده کردیم.

تمامی مطلب مربوط به شیخ یحیی اصفهانی در "رسالۀ بُشریٰ و آیۀ کبری" تألیف حاج میرزا حسن خراسانی در مصر در 9 رجب سنۀ 1316 هـ ق / 24 نوامبر 1898 میلادی طبع شده است. ادوراد براون نیز مطالب رسالۀ مزبور را در کتاب خود *Materials for the Study of the Babi Religion* ثبت کرده است.